

آینه‌سکندری و تاریخ‌نگارے جدید

عسکر بهرامی
عضو هیئت علمی بنیاد دایره‌المعارف اسلامی



آینه‌ی سکندری
نویسنده: میرزا عبدالحسین خان بردسیری کرمانی
به اهتمام: علی اصغر حقدار
تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۹، ۴۶۰ صفحه

پس از یک دوره‌ی طولانی، که ایران عرصه‌ی تهاجم‌ها و تاخت‌وتازها بود و این تحولات، کشور را از دوران پرشکوه گذشته‌ی خود هر چه دورتر می‌ساخت، از سده‌ی هجدهم میلادی، به سبب روابط تجاری یا رفت‌وآمدهای غربیان به این سرزمین، زمینه‌های آشنایی با غرب فراهم آمد. از این زمان بود که نگرشی تازه به تاریخ ایران و زبان فارسی در میان فرهیختگان این دیار شکل گرفت و به نوعی ایرانی‌گری و ایران‌گرایی و یا باستان‌گرایی منجر شد. از جمله پیامدهای این نگرش که در سده‌ی نوزدهم شکلی بارز یافت، پیرایش و پالایش زبان فارسی بود، و نیز بازنگری در تاریخ و نگارش آن با دیدگاه‌های جدید که مهم‌ترین ویژگی آن، قرار گرفتن ایران در کانون این تاریخ بود.

البته این نوع نگرش به تاریخ ایران، پیشینه‌ای دراز دارد: روایت اساطیری تاریخ ایران که در نوشته‌های فارسی میانه‌ی زرتشتی آمده است ایران (یا به بیان دقیق‌تر: ایرانویج، به معنای کانون و هسته‌ی سرزمین ایران) را در خونیرث، یعنی سرزمین میانی هفت کشور، قرار می‌دهد و مهم‌ترین تحولات تاریخ جهان در آن رخ می‌دهند. این در حالی است که تاریخ‌نگاری دوره‌ی اسلامی، روایت تاریخ جهان را با خلقت حضرت آدم آغاز می‌کرد و پس از ذکر زنجیره‌ی رویدادهایی که واسطه‌العقد آن‌ها انبیاء بنی‌اسرائیل بودند، این رشته با رسالت پیامبر اسلام (ص) به پایان می‌رسید. در این نوع تاریخ‌نگاری، ذکر «ملوک» اقوام شرق نزدیک و جهان متمدن آن روز در لابه‌لای این رویدادها ذکر می‌شد و در بسیاری موارد، بخش قابل توجهی از این تاریخ، به شرح انطباق این ملوک (به‌ویژه ملوک عجم) با انبیاء یاد شده اختصاص می‌یافت. تاریخ‌نگاری (historiography) جدید، (به معنی گزارش به‌هم‌پیوسته‌ای با آغاز و انجامی عبرت‌آموز)، نوعی واکنش به وقایع‌نگاری (chronicle) سنتی (یعنی نقل وقایع اتفاقیه) و بازگشت به دوره‌ی پیش از آن بود (توکلی طرقي، ۱۳۷۳، ص ۵۸۵). در این روایت «ایران‌مدار»، «تاریخ ملوک عجم که در متون تاریخ عمومی پس از بخش پیامبران می‌آمد، کنار گذاشته شد و تاریخ ملوک عجم، تحت عنوان تاریخ ایران بازگو گردید» (همان، ص ۵۸۹).

اگرچه این تاریخ‌نگاری از پژوهش‌های علمی خاورشناسان اروپایی بهره می‌گرفت، اما از آسیب شبه‌تاریخ‌های دساتیری نیز مصون نماند و بسیاری از جعلیات پیروان آذرک‌یوان^۱ به نام تاریخ (مستقیماً یا از طریق منابعی چون تاریخ ایران، نوشته‌ی سر جان ملکم) وارد این روایت‌ها شد؛^۲ گو این که خود این تاریخ‌نویسان چنین چیزی را نمی‌پذیرفتند و حتی مطالب دساتیری را غیرعلمی می‌دانستند و آن‌ها را نقد می‌کردند. از آغاز گران تاریخ‌نگاری نو در

ایران، محمدتقی لسان‌الملک (مشهور به مورخ‌الدوله سپهر، متولد ۱۲۱۶ق.) بود که به گفته‌ی خودش، ناسخ‌التواریخ را نه با رونویسی تاریخ‌های قدیم، بلکه با بهره‌گیری از نوشته‌هایی به زبان‌های قدیم و جدید، و تلفیق اجتهادی آن‌ها نوشته است (همان: ۵۹۷). دیگری، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه با چند کتاب از جمله المأثر و الآثار و مرآةالبلدان و درالتيجان فی ذکر تاریخ بنی اشکان بود. این سنت ادامه یافت و چندین تاریخ‌نگار دیگر نیز آثاری به این مجموعه افزودند. یکی از این اشخاص، میرزا آقاخان کرمانی بود که علاوه بر ادبیات و فلسفه، به تاریخ نیز به طور جدی می‌پرداخت و آثاری در این حوزه پدید آورد.

میرزا آقاخان کرمانی

میرزا عبدالحسین بردسیری، ملقب به آقاخان کرمانی، در سال ۱۲۷۰ق. در قصبه‌ی مشیز، از توابع بردسیر کرمان، به دنیا آمد. پدرش از ملاکان بود و به سلسله‌ی متصوفه‌ی اهل حق تعلق داشت. عبدالحسین، پس از فراگیری علوم قدیم و جدید و زبان‌های مختلف، تا حدود سی‌سالگی در کرمان زیست و پس از درگیری با حکمران کرمان، پنهانی راهی اصفهان شد (آدمیت، ۱۳۵۷، ۱۳ب). در اصفهان به کانون‌های علمی و ادبی راه یافت و با اندیشه‌های نو آشنا شد. سپس به سبب ادامه‌ی درگیری‌هایش با حاکم کرمان، با شیخ احمد روحی به تهران رفت و در سال ۱۳۰۳ق. نیز ناچار راهی اسلامبول شد. در آنجا آن دو با دختران میرزا یحیی، مشهور به صبح‌ازل ازدواج کردند و تا ذیحجه‌ی ۱۳۱۳ق. در قلمرو عثمانی بودند. در این زمان به همراه یار دیگرشان، خیرالملک، به اتهام بابی بودن و نیز دست داشتن در قتل ناصرالدین شاه، به خواست دولت ایران دستگیر و به ایران فرستاده شدند. محمدعلی میرزای ولیعهد، هر سه را در تبریز سر برید (۱۳۱۴ق.).

میرزا آقاخان از پیشروان نواندیشی و روشنگری اجتماعی بود و در اسلامبول از جریان‌های فکری که به ویژه از مغرب‌زمین بدانجا می‌رسید، بهره‌ی بسیار گرفت. او از شخصیت‌هایی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، و میرزا ملکم‌خان تأثیر فراوان پذیرفت. با سیدجمال و ملکم در مبارزه‌های سیاسی نیز همراه بود و سرانجام هم بر سر آن جان باخت (همان، ۲۶).

میرزا آقاخان در این دوره، علاوه بر مبارزه، به تکمیل دانش و مهارت‌های علمی خود پرداخت و آثار متعددی (با نام یا بدون نام) نوشت که رضوان ریحان بوستان‌افروز، نامه‌ی سخن یا آئین سخنوری، انشاءالله ماشاءالله، صد خطابه، و سه مکتوب، از آن جمله‌اند. به این مجموعه باید سه اثر تاریخی نامه‌ی باستان (مشهور به سالارنامه)، تاریخ ایران از اسلام تا سلجوقیان، و آئینه‌ی سکندری را افزود.

فریدون آدمیت، که جامع‌ترین، اصیل‌ترین و دقیق‌ترین پژوهش را درباره‌ی میرزا آقاخان انجام داده (نک: پارسی‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۱۶۱، یادداشت ۱) وی را از «نادرهای زمان خود» می‌داند که شخصیت فکری او، جنبه‌های متعدد و گوناگون دارد: «از پیشروان حکمت جدید در ایران است، نخستین بار برخی آرای فیلسوفان اخیر مغرب را در نظام فکری واحدی به فارسی درآورد؛ حکمت را از قالب معقولات و سنت‌های فلسفی پیشینیان آزاد ساخت و بر پایه دانش تجربی و طبیعی نهاد؛ اولین کسی است که علم اجتماع و فلسفه مدنیت را عنوان کرد؛ مجموع بنیادهای مدنی و مظاهر مختلف تمدن را یک کاسه مورد بحث قرار داد، پیوستگی آن‌ها را با یکدیگر و با شرایط مادی جامعه

شناخت، و قانون تحول تکاملی را بر همه منطبق گردانید؛ بنیانگذار فلسفه تاریخ ایران است و ویرانگر سنت‌های تاریخ‌نگاری؛ برجسته‌ترین مورخان ما در قرن پیش است و یکتا مورخ متفکر زمان خویش؛ وی اندیشیده‌ترین تحلیل تاریخ را در فلسفه‌ی مزدکی و مبحث تنزل و تباهی ساسانیان نوشته است؛ او تطور تاریخی ایران را در نظام مدنی اسلامی بررسی کرد و مجموع پدیده‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی زمان را در گذشت تاریخ مورد گفتگو و ارزشیابی قرار داد؛ تواناترین نویسنده‌ی اجتماعی سده گذشته است؛ شاعر نامدار ملی، نقاد سنت‌های ادبی گذشته، نماینده‌ی نوظهوری ادبی و آغازگر فلسفه ادبیات جدید؛ بزرگ‌ترین اندیشه‌گر ناسیونالیسم است، منادی اخذ دانش و بنیادهای مدنی اروپایی، نقاد استعمارگری، هاتف مذهب انسان‌دوستی، نماینده نحلّه اجتماعی و متفکر انقلابی پیش از مشروطیت هموست.» (همان، صص ۱-۲).

معرفی اجمالی اثر

میرزا آقاخان آثاری درباره‌ی تاریخ ایران نوشت که مهم‌ترین آن‌ها آئینه‌ی سکندری است. وی در باب وجه تسمیه‌ی این اثر نوشته است: «به مناسبت آئین سخنوری، این کتاب را نام نهادم آئینه‌ی سکندری. تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا» (بردسیری کرمانی، ۱۳۲۴، صص ۹۸).

مؤلف در ضمن اثر، چند بار تکرار کرده که از او خواسته‌اند «تاریخی چنانچه باید و شاید ساده و سدید مختصر و مفید برای ایران نوشته، در هر عصر دلایل ترقی و تنزل و موجبات سعادت و انحطاط این ملت قدیم محترم را به براهین تاریخیه وانمود کرده، به علل ظهور هر شوکت و اسباب ضعف هر قوت ضمناً اشاره شود» (همان، صص ۲۲). از این رو درصدد برآمده است تا یک دوره‌ی تاریخ عمومی ایران را از دوره‌ی باستان تا روزگار خودش در دوازده گفتار و سه جلد بنویسد که تنها موفق شده است جلد نخست را در پنج گفتار در ایران باستان به چاپ برساند (نک: منزوی، ۱۳۸۲، صص ۸۰۸-۸۰۷).

این جلد دربردارنده‌ی تاریخ ایران از آغاز تا برافتادن ساسانیان است. به نظر برخی پژوهشگران، تا زمان انتشار تاریخ مفصل ایران باستان مشیرالدوله، کتاب آئینه‌ی سکندری همچنان بهترین کتاب در نوع خود بود و «هنوز هم آنچه راجع به جوهر و روح تاریخ ایران گفته، پرمایه و معتبر است و در واقع دیگر مورخان خودمان در این قسمت چندان چیز تازه‌ای بر آن نیفزوده‌اند» (آدمیت، ۱۳۵۷، ص ۵۵). آئینه‌ی سکندری به سال ۱۳۲۴ به کوشش میرزااحسن‌خان تفرشی منطق‌الملک و میرزا زین‌العابدین مترجم‌الملک در تهران انتشار یافت.^۲

دیدگاه‌های مؤلف در باب تاریخ و تاریخ‌نگاری

میرزا آقاخان ظاهراً بر پایه‌ی دو نوع مخاطب بالقوه‌ی کتاب‌های تاریخی، از دو دسته فواید تاریخ یاد می‌کند. او نخست سودمندی‌های عام تاریخ را چنین برمی‌شمرد: «تاریخ بحث می‌کند از اطوار و حرکات مردمان نامی و ترقی و تنزل ملل مختلفه دنیا در هر عصر، و ظهور شوکت‌های بشریّه در هر زمان، و تحقیق و تفتیش عادات و اخلاق و موجبات انحطاط و انقراض دولت‌ها، و هر چه از وقایع عبرت‌بخش‌ای اعصار خالیه درخور و شایان تذکار باشد» (بردسیری کرمانی، ۱۳۲۴، ص ۱). و در ادامه می‌افزاید که «این فایده تاریخ نسبت به عموم است، اما مقصود ما بیان فایده خصوصی آن است نسبت به ملتی که تاریخ از احوال ایشان بحث می‌کند». آنگاه، از پی

شناخت تاریخ ایران اشاره کرده و در توجیه برخی ریشه‌شناسی‌های ارائه شده (نک ادامه) می‌نویسد: «بنابراین آغاز تاریخ ملت ایران را به درستی معلوم کردن، کم‌تر از فحص در ظلمات نیست» (همان، ص ۲۵).

مندرجات کتاب

چنان‌که اشاره شد، نویسنده قصد داشته تا یک دوره‌ی تاریخ عمومی ایران را از آغاز تا عصر قاجار بنویسد. به تعبیر او «تاریخ قرون اولی» به چهار دوره‌ی کلی تقسیم می‌شود: «۱. عصر خرافات و اساطیر و آن شامل به احوال آبادیان و پهلوانان است به طریق افسانه و سنت، ۲. عصر تاریکی یعنی اوقات مشکوکه مانند عصر آجامیان و پیشدادیان، ۳. عصر شفق آمیز است [کذا] یعنی اوقات مظنونه مانند احوال کیان و اشکانیان، ۴. عصر منور است [کذا] یعنی اوقات معلومه مانند تاریخ ساسانیان و پس از زمان ساسانیان داخل در عصر منور و اوقات معلومه خواهد بود به نحو اولی.» سپس در باب ساختار کتاب به اختصار می‌نویسد: «و مجموع سه جلد این کتاب مشتمل است بر یک دیباچه و دوازده گفتار و یک خاتمه» (همان، ص ۹).

در ادامه، فهرست گفتارها را (پس از «مقدمه کتاب» در فواید تاریخ و بیان ماهیت این علم و نتیجه حکمت تاریخیه) چنین معرفی می‌کند: احوال آبادیان و پیشدادیان و ایام فترت و عصر پهلوانی، احوال طبقه کیان در مدی و پارس و دور استعلا و انحطاط، احوال اسکندر و سلوکید و اشکانیان، احوال ساسانیان و انقراض ایشان به واسطه عرب، احوال پیغمبر ختمی‌ماب (ص) و خلفای راشدین، احوال خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و ملاحده و فاطمیه، احوال آل لیث و بویه و آل سامان و آل ناصر و دیالمه، احوال سلجوقیان و خوارزمیان و اتابکان و ظهور صوفیه در ایران. احوال چنگیزخان و استیلای

ذکر آفت‌های ناشی از ناآگاهی ملت از «تاریخ گذشتگان و اسباب ترقی و تنزل خود»، موارد متعددی را برمی‌شمارد و می‌نویسد: «تاریخ قباله نجابت و سند بزرگواری و شرافت و دلیل اصالت هر قوم است.» و باز در ادامه سبب ماندگاری اقوام کنونی را تاریخ دیرینه‌شان می‌داند. با این همه نویسنده سپس نظری غیرعلمی را مطرح می‌سازد و می‌نویسد: «این است که بعضی از علمای اشتقاق السنه مأخذ لغت هیستوار [تاریخ] را از استوار گرفته‌اند، زیرا که برای استواری اساس ملت، اسبابی بهتر از تاریخ نداریم» (همان، ص ۱۴). سبب تألیف این کتاب

میرزا آقاخان کرمانی، چنان‌که اشاره شد، خود در سبب تاریخ‌نگاری و به ویژه تألیف این کتاب، دیدگاه‌ها و نکاتی را در آثارش مطرح ساخته و از جمله در دیباچه‌ی همین کتاب نوشته است که چون کتاب آئین سخنوری را نوشت و بر یکی از بزرگان عرضه کرد، آن بزرگ پس از تمجید و تحسین بسیار، به وی می‌فرماید: «بسیار خوب، ولی ما امروز مهم‌تر از لیتراتور (Littérature) چیزی دیگر لازم داریم و آن، هیستوار (Histoire) یعنی تاریخ است، اما نه تاریخی که در مشرق معمول و متداول است به طوری که خوانندگان را نیز مقصودی از آن جز استماع قصه و افسانه و مجرد گذرانیدن وقت و نویسنده را نیز منظوری غیر از ریشخند و خوشامدگویی و بیهوده‌سرایی نمی‌باشد، بلکه تاریخ حقیقی که مشتمل بر وقایع جوهری و امور نفس‌الامری بود تا سائق غیرت و محرک ترقی و موجب تربیت ملت بتواند شد و خواننده به مطالعه صفحات آن خود را از عالم غفلت و عرصه بیخبران بالاتر بیاورد» سپس می‌افزاید «لاجرم طرح نوشتن و تألیف این کتاب را ریختم» (همان، ص ۸).

منابع

از جمله‌ی ویژگی‌های تاریخ‌نگاری جدید (و احتمالاً متأثر از پژوهش‌های فرنگی)، معرفی منابع نگارش اثر است. نویسنده‌ی آئینه‌ی سکندری نیز در دو جا به معرفی منابع کتاب خود پرداخته است: در یک‌جا به اختصار می‌نویسد: «از کتب فرنگی و ایرانی و استماع از این و آن» (همان، ص ۲۳) و در جای دیگر، منابع شناخت (یا به تعبیر خود او: منشأ) تاریخ ایران را چنین معرفی می‌کند: «۱. آثار عتیقه و پارشمن‌هایی که از نقش و نگار عمارات قدیمه و حفریات کشف می‌شود، مانند آثار پرسپلیس و شوش و همدان و بابل و نینوا و غیره و غیره. ۲. افسانه‌هایی که از قدیم زبانزد عوام و دهاقین و اهل رساتیق بوده و داستانسرایان پدر بر پدر شنوده و سروده‌اند. ۳. تواریخ یونانیان و کلدانیان و مغاربه که در قدیم‌الایام نوشته‌اند؛ مانند تاریخ هرذت یونانی، و فیروز (بروسس) کلدانی و گزنفن و اکتزیاس، همچنین در ضمن تواریخ بابل و نینوا و لیدی و مصر و سوریه ذکری بالاسطراد از ایران رفته. ۴. الفاظ قدیمه و اصطلاحاتی که در داستان‌ها مشهور است و شاید صورت دیگر گرفته اما بعد از تحقیق و تشقیق برای استدلال بر تاریخ قدیم از میان آن‌ها معانی چند بیرون می‌آید که ذهن ما را به پاره‌ای وقایع تاریخیه منتقل می‌سازد؛ چنانکه در اثنای این کتاب خواهد آمد» (همان، صص ۳۲-۳۴).

از گروه نخست، یکی هم برگردانی فارسی از کتیبه‌ی داریوش در بیستون است که سر هنری رالینسن آن را به محمدشاه قاجار تقدیم کرده بود. میرزا آقاخان این سند را به طور کامل در کتابش نقل کرده^۴ و این یکی از نوآوری‌های او در نگارش این تاریخ است.

این نکته را هم باید افزود که نویسنده در جایی هم به از دست رفتن منابع



میرزا عبدالحسین خان بردسیری کرمانی

گزارش نویسنده از رویدادهای تاریخ ایران، دیدگاه‌های وی در باب هر یک از دوره‌های تاریخی و تحولات تاریخ ایران و نیز رویدادهایی مانند جنبش مزدکی یا برافتادن ساسانیان، با توجه به روزگار نگارش اثر تازگی دارد

از فرمانروایی آجامیان بوده ولی به واسطه قدمت بسیار از احوال این گروه چیزی معلوم نیست و هیچ‌کس تاریخ ایشان را نگاشته» (بردسیری کرمانی، ۱۳۲۴، صص ۳۵-۳۶).

این نام‌ها و سلسله‌ها از مجموعه‌های دساتیری هستند، اما نویسنده بلافاصله می‌نویسد: «و کتاب دساتیر را که به مهاباد نسبت می‌دهند ظاهراً از مجموعه‌های زمان اکبرشاه هندی است و آنچه در دبستان و چارچمن^۵ از احوال مه‌آبادیان نوشته می‌باشد اقتباس از کتب هندوان و اساطیر مه‌آبادیو (Mahādev) و مه‌بهارت (Mahā-Bhārat) و بید (Bed) و شاستر (Shāstr) است و مأخذ اصلی دیگر ندارد. انقراض ایشان به واسطه غلبه اقوام بنی کوش بر ایران بوده و پای تخت ایشان به قولی در حوالی بلخ و به قولی نزدیک پنجاب است ... پادشاه آخر ایشان اباذواد است» (همان، صص ۳۶-۳۷).

نمونه‌ی بارز دیگری از تأثیر مقولات دساتیری را در ادامه و ذیل عنوان «سلطنت آجامیان در ایران» می‌توان دید: «آجامیان که آنان را پیشدادیان و گلشاییان و جمشیدیان نیز می‌گویند بعد از زمان فترت ایران است که اقوام خارجه بر ایران استیلا کرده مردم در قتل جبال مسکن گرفتند و از هر سو آشوب و خونریزی در مملکت پدید آمد و دو طایفه از ایران در مقام مدافعه برآمدند: یکی طایفه جیان و شادایان که ایشان را آزادایان نیز می‌گفتند و شای مه‌بول و جی آفرام و جی آلاذ از آن طایفه بودند ولی کاری از پیش بردن نتوانستند و دیگری گلشاییان که یاسان آجام و کیومرث از آن طایفه باشد و اینان موفق به استرداد وطن گشتند لهذا سلطنت ایران به نام ایشان شد و مدت حکمرانی این طبقه تا ظهور کلدانیان و تازیان تقریباً ۹۰۰ سال طول کشید و پس از انقراض کلدانیان که فریدون به روی کار آمد... سلطنت پیشدادیان عبارت از مجموع دو طبقه آجامیان و سلاله فریدون است...» (همان، صص ۳۸-۴۰).

همین سطور آکنده از نام‌هایی چون «شای مه‌بول» و «جی آفرام» و «جی آلاذ» است که هیچ‌یک مبنای تاریخی و ادبی ندارد و همگی دساتیری و فاقد جنبه‌ی علمی و تاریخی هستند. با این همه میرزا آقاخان آن‌ها را وارد تاریخ خود ساخته است. او در جای‌جای اثرش به نقد و رد نوشته‌های دساتیری (نوشته‌های ملا فیروز، دبستان مذاهب شارسن چارچمن، و...) نیز پرداخته است و حتی ملا فیروز را (که نقش او در شناساندن دساتیر آشکار است)^۶ متهم به بی‌سوادی و جعل تاریخ کرده است: «... و آنچه ملا فیروز پارسی گفته که ایران به معنی مؤمنان است، ناشی از ندانستن زبان پارسی است» (همان، ص ۴۸). با این همه نگاه او به دساتیر که نامش نیز ساختگی است، خواننده را سردرگم می‌کند، زیرا می‌نویسد: «ساتیر نیز به همین معنی دلالت دارد یعنی

مغول و تیموریان و سربداران، احوال سلاطین صفویه و چگونگی جنگ حیدری‌نعمتی و استیلای افغانه، احوال افشاریه و زندیه و فترات ایران و احوال گردان، احوال سلاطین قاجاریه و ظهور شیخیه و بابیه و دجال‌ها. خاتمه: در عادات و اخلاق و آداب ایران و موجبات ویرانی آن مملکت.

این طرح اجمالی دوره‌ی تاریخ ایران است که میرزا آقاخان در ابتدای کتاب آورده و آنچه به دست ما رسیده، بخش نخست آن شامل مقدمه و چهار گفتار نخست است. این که بقیه‌ی کار را تا به کجا رسانده و اگر نوشته شده بر سر آن چه آمده، به درستی مشخص نیست و حتی معلوم نیست که آیا نویسنده طرحی تفصیلی هم برای این کار نگاشته بوده است یا خیر. اهمیت می‌نویسد وی دنباله‌ی کتاب را تا دوره‌ی سلجوقیان نیز نگاشت که به دست ما نرسیده است. همو در مورد دو گفتار آخر می‌افزاید: عقایدش را درباره‌ی دو گفتار آخری، از دیگر آثارش می‌توان شناخت (ادمیت، ۱۳۵۷، ص ۱۶۱).

گزارش نویسنده از رویدادهای تاریخ ایران، دیدگاه‌های وی در باب هر یک از دوره‌های تاریخی و تحولات تاریخ ایران و نیز رویدادهایی مانند جنبش مزدکی یا برافتادن ساسانیان، با توجه به روزگار نگارش اثر تازگی دارد. از این رو جای تأمل و بحث بیش‌تر است که دکتر ادمیت به تفصیل بدان‌ها پرداخته است و خواننده‌ی علاقه‌مند می‌تواند بدان مراجعه کند. آنچه در ادامه‌ی این نوشتار می‌آید، نکاتی است درباره‌ی همین کتاب، که کم‌تر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته یا به کلی نادیده مانده‌اند. مهم‌ترین این موارد، تأثیر دساتیر و تاریخ ساختگی پیروان افزکیوان است.

تأثیرهای دساتیری

در دوره‌ی جدید تاریخ‌نگاری، یکی از مشهورترین کتاب‌ها، تاریخ ایران است که سر جان ملکم، سیاستمدار و مستشرق بریتانیایی نگاشت و در تألیف آن از دساتیر بهره‌ی بسیار برد. به نظر می‌رسد میرزا آقاخان کرمانی نیز از همین طریق، از تاریخ‌سازی دساتیری تأثیر گرفته است؛ این در حالی است که خود او در منابعش اشاره‌ای به این اثر نکرده و حتی در پاره‌ای موارد نظرهای دساتیری را مردود شمرده است. بارزترین نشانه‌های تأثیرپذیری نویسنده‌ی آئینه‌ی سکندری در همان تقسیم‌بندی تاریخی دیده می‌شود که سلسله‌های دساتیری آبادیان و آجامیان را هم تاریخی فرض کرده است. در این گفتار، در معرفی این سلسله آمده است: «آبادیان، آجامیان، زردشت، ماردوشان، [...]، آبداد و اباز و آنجاز همانا از یک مأخذ و اشتقاق است که اقوام کلدانی آبت و یابت و اعراب یافت گفته‌اند. چون ابتدای زراعت و آبادانی جهان از ایشان شد، آنان را بدین نام نامیدند... سلطنت ایشان در ایران تقریباً قبل

نمونه‌ی دیگر از مطالب غیرعلمی آئینه‌ی سکندری، که کم‌تر بدان توجه شده، ریشه‌یابی برخی واژه‌هاست؛ گو این‌که نویسنده گاه آن‌ها را از متن خارج کرده و به پانویشت برده و گاه نیز به سبک قدما با درج عباراتی چون «والله اعلم بحقایق الامور» و «و هو الاعلم» تردید خود را در باب غیرعلمی بودن آن‌ها اظهار کرده است

آینه‌ی سکندری

و سپس و سِیس و سِیز و سِتیغ که اصل آن‌ها در حالت مجرد، مار و گم و پوست و پس و تیز و تیغ می‌باشد» (همان‌جا). و در جای دیگر باز گوید: «ایران مقلوب اریان است» (همان، ص ۲۹).

البته نویسنده در برخی موارد این دست ریشه‌شناسی‌ها را به پانویشت برده و گاه نیز با ذکر لفظ «گویند» اعتبار آن‌ها را مورد تردید قرار داده است. از جمله در مورد «بلخ» آورده است: «و بلخ نیز از بل آخ مأخوذ است. و گویند سمیرامیس برادر خود را در آنجا دیده نشناخت و گفت: بل آخ از این جهت آنجا به اسم بلخ موسوم گشت. و هو الاعلم» (همان، ص ۲۶، یادداشت ۱). نمونه‌ی دیگر: «و پاز یا پارس کنار نهر و آب را گویند» (همان: ۲۸). و نیز آمده است: «فردوسی الام [یعنی: ایلام] را الان خوانده و این همان مقلوب ایران و اریان است که بابلیان به لام تبدیل کرده‌اند، چنانچه در پارسی بابل را پابرون گویند و الام لرستان و اهواز است و لهراسب از آنجا و از سلسله‌ی لران بوده چه معنی لهراسب به لرزاده یا لر بزرگ دلالت دارد والله اعلم بحقایق الامور» (همان‌جا، یادداشت ۱). اغلب پژوهشگران زبان‌های باستانی پذیرفته‌اند که نام ایلام، برگرفته از املا‌ی بابلی آن و به معنای سرزمین بلند است و ربطی به ایران ندارد.

اما کتاب حاوی مطالب خواندنی بسیار است، به ویژه برخی نظریات خود مؤلف که ذیل افادات آمده است. یکی از این موارد - که به ویژه برای علاقه‌مندان به سیر تاریخ اندیشه‌ی سیاسی می‌تواند جالب باشد - در این‌جا نقل می‌شود. میرزا، ذیل «فهرست طبقات سلاطین ایران تا استیلای عرب» در بخشی با عنوان «افادات» در باب دینداری شاهان ایران می‌نویسد: «و این معنی را باید دانست که چون سابقاً در ایران قوه حکومت و دیانت هر دو ضعیف بوده‌اند با هم استعمال می‌شدند. چنانکه هر پادشاهی مجبوراً متدین بود. و گاهی به کوه‌ها و مغارها برای خشنودی دیوان و فرشتگان و استمداد از ایشان می‌رفت. و پس از مدت‌ها اقامت مردم او را دوباره به مقر پادشاهی برمی‌گرداندند. و گاه می‌شد که اهالی او را بدکیش و بی‌دین شمرده. لاجرم برای تأیید قوه‌ی سلطنتی خود ناگزیر از تشدید قوه دیانتی می‌شد و برای تجدید عهد با دیوان و پریان ناگزیر از رفتن به مغارها و اقامت کوه‌ها می‌گشت. چنانکه در اواخر آبادیان، سیامک ترک تخت سطنت کرده به مغاره رفت و فریدون سال‌ها در کوه دماوند در مغاره‌ای به ریاضت به سر برد. و کورش در آخر عمر ترک پادشاهی نمود. و اگر از غار رجعت می‌نمودند هنگام عودت به تخت سلطنت پاره‌ای احکام مخصوص می‌آوردند و نسبت به آسمان می‌دادند. چنانکه فریدون اجرا نمود. این است که ایرانیان سلاطین خود را مقدس و دساتیر ایشان را آسمانی می‌دانستند ولی این رسوم در اواخر کیان و زمان سلطنت اشکانیان که پای

تیره‌سا و ظلمت‌آسا. و دساتیر ضدتیرگی است یعنی منور چه دژ و دس ضدیت و خلاف را می‌فهماند ابتدای هر قوم را استشفاف نمودن بعینه‌ها جستجوی در تاریکی است و پرماسیدن در ظلمات» (همان، صص ۲۴-۲۵).

ریشه‌سازی برای کلمات

نمونه‌ی دیگر از مطالب غیرعلمی آئینه‌ی سکندری، که کم‌تر بدان توجه شده، ریشه‌یابی برخی واژه‌هاست؛ گو این‌که نویسنده گاه آن‌ها را از متن خارج کرده و به پانویشت برده و گاه نیز به سبک قدما با درج عباراتی چون «والله اعلم بحقایق الامور» و «و هو الاعلم» تردید خود را در باب غیرعلمی بودن آن‌ها اظهار کرده است.

یکی از این ریشه‌سازی‌های عامیانه برای خود واژه‌ی «تاریخ» آمده است: «لفظ تاریخ چنانچه می‌نماید از تاریک مأخوذ باشد یعنی زمان تاریکی و ظلمت و آنچه می‌گویند هرزمان گفته و عرب از ماه و خور گرفته احتمال بعید است» (همان، ص ۲۴). و در باب ریشه‌ی کلمه‌ی آدم می‌نویسد: «به اعتقاد بعضی از علمای اتیمولوژی (Etymologie) آدم تبدیل آجام و آجم است چنانچه پاره‌ای از مورخین نیز کیومرث را آدم ابوالبشر نوشته‌اند» (همان، ص ۳۹، پانویشت ۱). در واقع مراد نویسنده و اشاره‌ی او به این موضوع است که کیومرث جزو سلسله‌ی دساتیری آجامیان به شمار می‌آید؛ یا به عبارتی، چون نام کیومرث، آجام بوده این سلسله به نام او آجامیان نامیده شده است. و باز در جایی دیگر نویسد: «کیومرث که به معنی بزرگ وطن باشد یا گیومرث یعنی مرد پاک و شاید شای مهبول و حی آداد و حی افرام نیز اسامی او بوده بیخ و تبار آنان را از ایران برکند و سلطنت آجامیان را تشکیل داد. چون در زمان فترت مردم به سوگواری پادشاه مقتول سیاه پوشیدند لاجرم آن سوگواری را سیامک گفتند یا این‌که سیامک کنایت از استیلای سیاه‌پوش یا سیاه‌رو بر ایران باشد» (همان، صص ۴۰-۴۱). بی‌گمان کیومرث، صورت متأخرتر گیومرث، به معنای زنده‌ی میرا، است.

نمونه‌ی دیگر از ریشه‌سازی عامیانه در باب نام ایران آمده است: «این قوم (ایرانی).... چون پرستش آتش و آفتاب می‌کردند آنان را بنام آریین یا آدری یا هوری یا آریان نامیده‌اند که به آفتاب و آتش دلالت دارد و اکنون به زبان فرانسه اریان (Ariant کذا، درست: Orient) به معنی مشرق استعمال می‌شود و بعضی گفته‌اند آری مجرد شیار است، زیرا که این قوم غالباً زراعت پیشه و بازاریار بوده‌اند و بنیاد آبادی از ایشان پدید آمد» (همان: ۲۵-۲۶). و در پانویشت در توضیح شیار می‌نویسد: «لفظ شیار مزید فیه است زیرا که حرف ش و س غالباً در زبان پارسی در ابتدای کلمات زائد می‌افتد مانند شمار و شکم

با توجه به اهمیت اثر و جنبه‌های گوناگون آن (که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره شد) جا داشت در مقدمه‌ای طولانی‌تر، این جنبه‌ها را بیش‌تر می‌شکافت تا خواننده از اهمیت بازچاپ آن نیز آگاه شود، یا دست‌کم با معرفی پژوهش‌های انجام شده درباره‌ی آقاخان و آثار او و به ویژه این اثر، راهگشای خواننده باشد

آینه‌سکندری

به طمع خام و اشتباه انداخته. همین دروغ‌های مورخین چاپلوس. و مداخلات متملقین سالوس است. که برای جزئی منفعت. یا از بیم عقوبت به ریش خود و ایشان خندیدند و آنان نیز به ریش برداشته سخت باوریدند» (همان، صص ۲-۲۱).

در چاپ کنونی، در پاره‌ای موارد به این موضوع توجه شده و نقطه‌ی بدل از ویرگول حذف یا با ویرگول جایگزین شده، اما گاه نیز همچنان در متن باقی مانده و بدین ترتیب متن، دست‌کم از لحاظ سجاوندی، نادرست یا ناهمگون شده است (موارد درون قلاب را مصحح از متن حذف کرده است): «گویا هر پادشاه و امیری [.] در عصر خود یکی از ارباب قلم [.] و طلاب درم را به مبلغی احسان تطمیع نموده، یا به مبالغی عقوبت تهدید فرموده، که پاره‌ای مدایح بی‌جا و فضایل بی‌اصل برای او اثبات کند، و سکه قلبش را به طلای ورق بینداید غافل از این که فضای کائنات پر است از حقایق ثابت [.] و امور متأسله به طوری که گنجایش یک دروغ در میان این حقایق ممکن نیست. و اگر کسی احیاناً تحریف کلمه بخواهد دروغی در این فضا جای دهد، [.] این حقایق ثابت کتاب تکوین الی الابد او را تکذیب خواهند نمود. و هر وقت و هر جا باشد نقادان دانشمند [.] و مورخان بانصاف [.] آن آثار و اخبار را انتقاد و محاکمه نموده، [.] عروس حوراسرشت را از زیر ژنده و پتیاره زشت را از میان حلیه بیرون خواهند کشید [.] و ماهیت اصلی هر چیز را به میدان خواهند گذاشت [.] و حق را بر مرکز خود قرار خواهند داد (بردسیری کرمانی، ۱۳۸۹، صص ۴۱-۴۲).

به علاوه پاره‌ای بدخوانی‌ها در متن دیده می‌شود که در این جا به یک نمونه اشاره می‌شود: «... در واقع اثر نفعات قدسیه‌ی آن جناب است که بند در آچین [درست: بنده را به چنین] مقصود بزرگ ره‌نما شد» (همان، ص ۴۳؛ همو، ۱۳۲۴، ص ۲۳).

در حروف‌نگاری مجدد کتاب، نادرستی‌هایی به متن راه یافته است: از جمله‌ی آن‌ها، املای فرانسوی یا آوانوشت برخی نام‌ها در پانوشت است که نمونه‌هایی از آن‌ها را در صفحات ۲۶ تا ۳۰ می‌توان دید. یا واژه‌ها و نام‌هایی که حاصل اشتباه در مرحله‌ی حروف‌نگاری هستند: نیکاتز به جای نیکاتر (همو، ۱۳۸۹، ص ۲۷)، «ویاختا» به جای «ویاخنا»، «کارماپادا» به جای «گارماپادا»، «تارواهر» به جای «توراواهر» (همان، ص ۵۸، پانوشت ۵). اما مواردی هم در جریان تبدیل رسم‌الخط قدیم و جدید، صورت اشتباه یافته‌اند: به‌عینه‌ها (همان، ص ۴۶، س ۷؛ درست: بعینه‌ها)، آن‌جاز (همان، ص ۵۳، س ۵؛ درست: آنجاز)، آتن و آتته (همان، ص ۵۰، پانوشت؛ درست: آطن و آطنه). در همین پانوشت صفحه‌ی ۵۰، که توضیحی درباره‌ی هرودت

مراوده یونانیان به ایران باز شد روی به فراموشی نهاد و در دیانت زردشت ضعف شدید پدید آمد تا این که اردشیر بابکان در نوبت خود به احیای سنت مازدیسنان کوشیدن گرفت. و این یکی را نیز باید دانست که سلاطین پارس و سلسله ایشان که اولاد هخامنش باشند مانند اهالی مدی مقید به سنت و آیین عوختزّه (سیاکزار) که فریدون باشد نبودند بلکه خودشان پاره‌ای قوانین و عادات دیگر داشتند و خود را نسبت به آذرهوشنگ که نخستین زردشت باشد، می‌دادند» (همان، صص ۵-۶).

چند نکته درباره‌ی چاپ جدید اثر

با گذشت بیش از یک سده از چاپ نخست آینه‌ی سکندری، این کتاب به اهتمام علی‌اصغر حق‌دار، حروف‌نگاری مجدد شده و در مجموعه‌ی «اندیشه‌ی امروز ایران»، از سوی نشر چشمه (تهران، ۱۳۸۹) به چاپ رسیده و در دسترس قرار گرفته است. اهتمام‌گر طی یادداشتی کوتاه (در کم‌تر از پنج صفحه) نکاتی عمدتاً درباره‌ی نویسنده، و در باب مندرجات کتاب و منابع آن آورده است. اما با توجه به اهمیت اثر و جنبه‌های گوناگون آن (که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره شد) جا داشت در مقدمه‌ای طولانی‌تر، این جنبه‌ها را بیش‌تر می‌شکافت تا خواننده از اهمیت بازچاپ آن نیز آگاه شود، یا دست‌کم با معرفی پژوهش‌های انجام شده درباره‌ی آقاخان و آثار او و به ویژه این اثر، راهگشای خواننده باشد. متأسفانه حتی درباره‌ی نقش خود ایشان در این تصحیح هم مطلبی نیاورده‌اند. با این همه باید سپاسگزار ایشان بود که این اثر مهم و تأثیرگذار را از محاق فراموشی بیرون کشیده و در دسترس نهاده‌اند. اما چند نکته در باب این چاپ و پاره‌ای کاستی‌های آن، که امید است به کار مصحح بیاید.

کتاب میرزا آقاخان چنان که اشاره شد، در سال ۱۳۲۴ ق. / ۱۹۰۶ م. به صورت حروفی به چاپ رسیده و از این لحاظ، گویا یکی از قدیم‌ترین کتاب‌های فارسی است. این متن از نظر تاریخچه‌ی نشانه‌های سجاوندی و باب شدن آن در نوشته‌های چاپ سربی هم جالب توجه است: در این چاپ، نشان سجاوندی نقطه، علاوه بر کارکرد امروزی آن (پایان جمله)، اغلب به جای ویرگول هم به کار رفته است. نمونه‌ای از متن: «اگر این وزرا و سلاطین به‌راستی می‌دانستند که احوال ایشان را مورخین بدون حیف و میل و بلاتحریف و تبدیل. ثبت صحایف روزگار. و نقش جراید لیل و نهار می‌کنند. هیچگاه راضی بدین سفاهت‌ها و رذالت‌های شنیعه نمی‌شدند. و برای هوسات ناپایدار هرگز نام خود را الی الابد آلوده به ننگ و دنائت‌های پلید نمی‌نمودند. بلکه تا می‌توانستند... اما آنچه ایشان را مطمئن ساخته یا

است، در سطر آخر پس از کلمه‌ی «طالان» حرف «ت» آمده که مصحح آن را عیناً ذکر کرده، اما گویا مفهوم و ارجاع آن را در نیافته است. این حرف، نشانه‌ی «توضیح» دیگری برای واژه‌ی «طالان» است و در واقع نوعی پانویست برای آن، که نویسنده این توضیح را با نشانه‌ی حرف «ت»، در ذیل همان صفحه‌ی ۳۳ متن اصلی، آورده، ولی ناچار پس از پانویست بعدی قرار گرفته است، اما در متن مصحح، این توضیح بدون نشانه‌ی «ت» آمده و جزو پانویست بعدی شده است.

برای یک متن مصحح انتظار از این هم بیشتر است و خطاهای متن اصلی را هم باید اصلاح یا دست‌کم در پانویست ذکر کرد. مثلاً در ص ۵۷، پانویست ۱ صورت‌هایی آمده که عیناً از متن قدیم منتقل شده‌اند ولی ضرورت داشت صورت درست آن‌ها ذکر می‌شد: دیوانگهت، دیوانجان، دیوسوت، به ترتیب به صورت‌های ویونگهان، ویوانجان، ویوسوت، در مواردی هم واژه‌های دیگر جایگزین واژه‌ی اصلی شده است: مثلاً «چهره مقصود» که به «پرده مقصود» (همان: ۴۲، س آخر) بدل شده است.

در مواردی، هر چند اندک‌شمار، افتادگی‌هایی در متن چاپی دیده می‌شود که بخش سیاه شده در این قطعه، یکی از این موارد است: «اساتیر نیز به همین معنی دلالت دارد یعنی تیره‌سا و ظلمت‌آسا. و دساتیر ضد تیرگی است یعنی منور چه دژ و دس ضدیت و خلاف را می‌فهماند ابتدای هر قوم را استشفاف نمودن بعینها جستجوی در تاریکی است و پرماسیدن در ظلمات. چه احوال سابقه به واسطه مرور دهور و انقلاب اعصار. و نبودن کتب و آثار. در زیر خیلی پرده ظلمانی. و حجاب نادانی. مستور و پوشیده مانده است. به ویژه احوال ملت ایران. که کتب تاریخ ایشان پس از استیلای اقوام عربیه به کلی از میان رفت. زیرا که متابین پیغمبر(ص) عربی از پایداری و لجاجی که ایرانیان در دفاع ملک و مذهب خویش نمودند. و به واسطه اختلاف جنسیت و مشربیه که از قدیم با هم داشتند چنان در خشم بودند که بعد از دست یافتن هر چیز را عرضه دمار و هلاک ساختند. و تمام آثار و اخبار این قوم را در مطموره فراموشی انداختند. شهرها همه با خاک یکسان و آتشکده‌ها را آب بسته. کتب را به آتش سوختند و مؤبدانی را که مواظب امور و مباشر خدمات معابد و هیاکل بودند از تیغ گذراندند» (بردسیری کرمانی، ۱۳۳۴، صص ۲۴-۲۵).

مایلم این نوشتار را با دیدگاه دکتر فریدون آدمیت درباره‌ی تاریخ‌نویسی میرزا آقاخان و اهمیت کار او در جنبش تاریخ‌نگاری جدید، به پایان ببرم. آدمیت، میرزا آقاخان کرمانی را «نماینده‌ی طغیان علیه سنت‌های تاریخ‌نویسی و ویران کردن پایه‌های آن» می‌داند؛ کسی که «موضوع تاریخ را از واقعه‌یابی و ثبت سرگذشت شهسواران و جنگ‌ها گذارند و به تحولات اجتماعی و جریان‌های تاریخی منحرف گردانید؛ در نگارش تاریخ شیوه‌ی استدلال و استقرار را به کار برد و گذشت تاریخ را با توجه به رابطه‌ی علت و معلول مورد غور و تأمل قرار داد، و ارتباط طبیعی امور و تحولات اجتماعی را مطالعه کرد». میرزا آقاخان «نخستین کسی است که از فلسفه‌ی مدنیت و حکمت تاریخی بحث نمود و بنیادهای سیاسی و پدیده‌های اجتماعی را در تحول تاریخ ایران بررسی کرد» (آدمیت، ۱۳۵۷، ص ۱۵۶).

منابع

آدمیت، فریدون (۱۳۵۷). اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی. تهران.

بردسیری کرمانی، میرزا عبدالحسین خان (۱۳۸۹). آئینه سکندری (تاریخ ایران از زمان ماقبل تاریخ تا

رحلت حضرت ختمی مرتبت). به اهتمام علی‌اصغر حقدار. تهران: چشمه.
بردسیری کرمانی، میرزا عبدالحسین خان (۱۳۳۴). آئینه سکندری: تاریخ ایران. جلد اول: از زمان ماقبل تاریخ تا رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص). به سعی و اهتمام زین‌العابدین مترجم‌الملک.
پارسی‌نژاد، ایرج (۱۳۸۰). «میرزا آقاخان کرمانی: متفکر روشن‌اندیش». ارج‌نامه‌ی شهریار. به خواستاری و اشراف پرویز رجبی. به کوشش محسن باقرزاده. تهران: صص ۱۶۱-۱۷۱.
توکلی طرقي، محمد (۱۳۷۳). «تاریخ‌پردازی و ایرانی‌آرایی: بازسازی هویت ایرانی در گزارش تاریخ». ایران‌نامه، سال ۱۲، شماره ۴، صص ۶۲۸-۵۸۳.

منزوی، احمد (۱۳۸۲). فهرستواره کتاب‌های فارسی. جلد دوم: تاریخ ایران- تاریخ شبه‌قاره. تهران. *The Desatir, or Sacred Writings of the Ancient Persian Prophets*, published by Mulla Firuz ben Kaus, 2 vols., Bombay, 1818.

پی‌نوشت

۱- یکی از این آثار و مشهورترین آن‌ها، یعنی دساتیر (که ساخته‌ی پیروان آذریکیوان باشد) هر چند زمان‌بندی تاریخ ایران را بر اساس سلسله‌هایی (هر چند باز هم مجعول و بی‌بنیاد) می‌نهد، ولی باز هم پانزده فصل خود این کتاب (به علاوه‌ی یک نامه‌ی اسکندر، جمعاً شانزده فصل) در واقع نامه‌هایی هستند که به زعم نویسنده، بر پانزده پیامبر ایرانی فرستاده شده‌اند؛ از این رو ملاحظه می‌شود که این اثر نیز همان ساختار تاریخ‌های سنتی را دارد.

۲- برای شرحی کامل‌تر و دقیق‌تر در این باره بنگرید به مقاله‌ی توکلی طرقي (۱۳۷۳) که این مقدمه نیز از آن بهره‌ی بسیار برده است. و نیز دیگر مقالات دو شماره‌ی ویژه‌ی «هویت ایرانی» ایران‌نامه، سال ۱۲، شماره‌ی ۳ و ۴.

۳- آدمیت می‌نویسد: بانی طبع آن همان میرزا محمودخان علاءالملک سفیر اسبق ایران در عثمانی است که در کشتن آقاخان مسئولیت داشته است و در این زمان وزیر علوم بود. خواست به کناره‌گانه گذشته کاری کرده باشد (آدمیت، ۱۳۵۷، صص ۵۵-۵۶). در کتاب آدمیت تاریخ انتشار اثر به اشتباه ۱۳۳۶ ذکر شده در حالی که در یادداشت آغاز خود آئینه‌ی سکندری چنین آمده است: «بر حسب فرمایش ... آقای علاءالملک وزیر علوم و معارف ... به سعی و اهتمام این بنده در گاه دولتخواه زین‌العابدین مترجم‌الملک به طبع رسید مورخه شهر شمعان المعظم سنه ۱۳۳۴ هجری مطابق با ماه اکتبر سال ۱۹۰۶ میلادی».

۴- میرزا این متن را در بخش در گفتار دومین، پس از شرح فتوحات داریوش، زیر عنوان «خروج گوماتا و مردن کامبوزیا و شاهنشاهی داریوش [اسفندیار] نقل کرده و در آغاز آن، پس از معرفی کوه بیستون و کتیبه‌ی آن، آورده است: مستر راولنسن RAWLINSON فونسل انگلیس که در خواندن خطوط قدیمه مهارتی تامه داشته بعد خرج مبلغ‌های گزاف این خطوط را خوانده و ترجمه کرده و ما بعینها در اینجا نقل می‌کنیم» (بردسیری کرمانی، ۱۳۳۴، ص ۲۵۲). گفتنی است که تک‌نسخه‌ی شناخته‌شده از این برگردان، نسخه‌ی محفوظ در کتابخانه‌ی ملی (به شماره‌ی ۱۰۸۹) است که نگارنده‌ی این نوشتار، آن را رونویسی کرده و به همراه مقدمه و یادداشت‌هایی به چاپ رسانده است (رالینسن، هنری (۱۳۸۸). «کهن‌ترین برگردان فارسی کتیبه‌ی بیستون»، به کوشش عسکر بهرامی، معارف، سال ۲۳، پیاپی ۶۷، صص ۹۹-۱۲۴). تا آنجا که می‌دانیم، این نسخه، تقدیمی به محمدشاه و منحصر به فرد بوده است، اما از چگونگی دسترسی میرزا آقاخان به آن، و نیز وجود نسخه‌های دیگر این متن اطلاعی در دست نیست.

۵- مراد، دبستان مذاهب و شارستان چارچمن، دو کتاب مشهور دساتیری دیگر است.

۶- مثلاً به روایت دساتیر (ص ۹۰) شای مهپول، پدر وخشور یاسان از پیامبران مه‌آبادی است.

۷- برای آگاهی از آذریکیوان و دساتیر و دیگر متن‌های این فرقه، بنگرید به: جنبانی، فتح‌الله، «آذریکیوان»، دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، تهران، ۱۳۷۴، صص ۲۴۷-۲۵۸.

۸- مصحح گرامسی در بازنگاری این بخش دچار خطا شده و فعل «باوریدند» را (به قیاس با رسم‌الخط سرهم‌نویسی متناهی کهن) سه کلمه پنداشته و آن‌ها را جدا کرده است (بردسیری کرمانی، ۱۳۸۹، ص ۴۱): «به ریش برداشته سخت به او ریدند». به ریش برداشتن یعنی پذیرفتن و قبول کردن و باوریدن هم به معنای باور کردن است.